

## «از شریف حسین تا جمال عبدالناصر»

مقدمه

در شماره قبل گفتیم که در طرح موضوع «صلح در خاور میانه» و در بین رهبران عرب عواملی نظیر: ساده اندیشی، ضعف و قدرت طلبی آنها از یکطرف، وابستگی به قدرتهای خارجی و عدم پایداری به آرمانهای عربی از سوی دیگر، دخیل بوده اند. لذا مسیری که رهبران عرب تا به امروز در ارتباط با موضوع «صلح با صهیونیستها» طی کرده اند بدون استثناء آنانرا به موضع سازش با اسرائیل از موضع ضعف بعنوان تنها راه حل عملی کشانده است. امضاء موافقتنامه اخیر صلح بین «لبنان - اسرائیل» که نتیجه ای جز قرار گرفتن لبنان در چنگال صهیونیستها و فالانژیستها و مورد تهدید جسی قرار گرفتن سوریه را بدنیال نخواهد داشت. بعنوان آخرین ثمره و محصول خط مشی «سازش» که از ابتدا از جانب رهبران عرب در پیش گرفته شده است بحساب می آید.

از گشایش باب «سازش»، بوسیله «حسین»

شریف مکه که معلول ضعف بیشی و عدم درک تمامی زوایای مسأله و خوشبینی مفرط وی نسبت به امپراطوری بریتانیا بود سخن گفتیم و از مشروح مفاد موافقتنامه سال ۱۹۱۹ «فیصل» فرزند «شریف حسین» با مقامات صهیونیست، که بقصد دستیابی به رؤیای حکمرانی بر «سوریه بزرگ» - مشکل از سوریه، اردن، فلسطین و احتمالاً «لبنان» - صورت گرفت اطلاع حاصل کردیم.

در ادامه قبل از آنکه به طرح بعضی از ملاقاتها و تماسهای مشخص بین رهبران عرب و صهیونیست بپردازیم، بجهت طبیعی بی گرفتن آن، از یکنوران از تاریخ فلسطین (۱۹۱۷ - ۱۹۵۲) به اجمال یاد می کنیم، یعنی ابتدا به بررسی زمینه های وقوع، پیامدها و نتایج جنگ اول اعراب - اسرائیل در سال ۱۹۴۸ اشاره می کنیم و سپس به تغییر و تحولات سالهای ۱۹۵۲ در مصر و کودتای انقلابی «افسران آزاده» و روی کار آمدن «جمال عبدالناصر» میپردازیم.



رفت و آمد هیئتانی از این قبیل نتیجه ای جز فرو خواباندن شورش های فلسطینیان به نفع بریتانیا و طبعاً صهیونیسم نداشت.

**ملاقات و مذاکرات رهبران عرب و صهیونیست (۱۹۳۹ - ۱۹۴۷)**

در سال ۱۹۳۹ از طرف انگلستان، ترتیب ملاقاتی بین برخی از رهبران عرب و نیز رهبران صهیونیست داده شد.

از جمله کسانی که در ملاقات مزبور حضور داشت، «نوری سعیده» نخست وزیر وقت عراق بود و ی کسی بود که طی ۱۴ بار رسیدن به مقام نخست

تحقیق و گزارش کنند، مینمود. نتیجه کار اینگونه هیئتها که مکرراً اتفاق افتاده است، عبارت بود از ترتیب یافتن ملاقاتهایی بین مقامات بریتانیا با رهبران عرب و نیز بین صهیونیستها و فلسطینیها برای حل و فصل اختلافات و... که در اینجا بلحاظ متعدد بودن این ملاقاتها از یک طرف و عدم اطلاع ما از کلیه آنها از طرف دیگر - از شرح مفصل آن معذوریم. فقط این نکته را مورد اشاره قرار میدهم که

بطور کلی از هنگامی که «وعده بالفور» از جانب انگلستان در حمایت از صهیونیسم در دوم نوامبر ۱۹۱۷ اعلام شد، فلسطین بطور مداوم، صحنه شورش و عصیان بر علیه سیاست فلسطینی بریتانیا و اهداف صهیونیسم در ارتباط با فلسطین بوده است.

این شورشها که ناشی از احساسات مذهبی و ملی اعراب فلسطین بود - در مراحلی - به آنچنان اوجی میرسید که بریتانیا احساس خطر می کرد و برای فرو نشاندن آن اقدام به اعزام هیئتهای باصطلاح «حسن نیت» که وظیفه داشتند مسائل مورد اختلاف، ما بین فلسطینیها و صهیونیستها را

وزیری عراق و ۳۷ سال حکومت بر این کشور، بیشترین خدمت را به انگلستان کرده بود و اعتماد و آفری به بریتانیا داشت.

آنچنان که «وایزمن» میگوید، در این مذاکرات «نوری سعید» موضوع را از جانب خود حول محور ایجاد یک سوریه بزرگ مرکب از «عراق»، «سوریه»، «اردن» و «فلسطین» مطرح نمود.

«نوری سعید» که قرار بود در مورد فلسطین سخن بگوید، بخوبی میدانست طرحی که در ارتباط با «سوریه بزرگ» ارائه میدهد به هیچوجه مورد علاقه افراد حاضر در جلسه نیست و عملش چیزی جز سنگ اندازی در مسیر مذاکرات نمی باشد.

البته وی دچار اشتباه یا رویاگرانی نشده بود بلکه علیرغم تمایل باطنی به سازش با صهیونیستها، بدین نکته آگاه بود که تن دادن به هرگونه صلحی با صهیونیستها، مساوی با مورد غضب واقع شدن از سوی توده های عرب و در نتیجه متزلزل شدن قدرتش در عراق میباشد. لذا بحث را بگونه ای شروع کرد که نرسیدن به تفاهم با صهیونیستها را نتیجه بگیرد. حال مسئله صلح «اعراب-اسرائیل» را در سال ۱۹۴۷ در مصر دنبال می کنیم:

در اکتبر سال ۱۹۴۷، کمی پیش از آخرین جلسه عمومی مجمع ملل متحد که در آن گزارش خاص «کمیته فلسطین» مورد مذاکره قرار گرفته بود - ملاقاتی خصوصی بین «عبدالرحمن عزام پاشا» سیاستمدار مصری و دبیر کل «اتحاد عرب» طی سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۵۲، و دو نفر از اعضای مهم نمایندگی اسرائیل بنامهای «ابان» و «هورویتز» در لندن انجام گرفت. «جان کیمچ» در کتاب «دومین رستاخیز عرب» شرح این ملاقات را بقرار زیر می آورد:

«هورویتز» با بیانات مشروعی که دقیقاً طرح ریزی شده بود، مذاکرات را افتتاح کرد و از علاقه و هدفهای صهیونیستها برای آینده سخن گفت و خواستار شد که یک موافقت سیاسی از طریق سازمان ملل متحد بین اعراب و یهود بوجود آید. «هورویتز» بمنظور جلب اطمینان اعراب، و از بین رفتن ترس آنها از توسعه طلبی یهود که در باره آن صحبت میشد و همچنین برای اجرای مقرراتی در جهت پیشرفت اقتصادی کشورهای خاور میانه پیشنهاد کرد که سازمان ملل این موافقت را تضمین کند.

سپس «ابان» رشته سخن را بدست گرفت و با

ذکر رأی سازمان ملل که در گزارش خود تقسیم فلسطین را بدو کشور یهود و عرب توصیه میکرد، تقاضا نمود که قرار داد صلحی براساس منطقی، بین دو طرف امضاء شود.

«عزام پاشا» تبسم محزونی بر لب راند و گفت: آقایان «هورویتز» و «ابان» هیچکدام متوجه نیستند که آنها به نقطه ای رسیده اند که راه بازگشت ندارند. درجهان عرب وضع طوری است که هیچکس جرئت ارائه یک قرار داد صلح را ندارد. اگر من یک صهیونیست بودم، درست مثل «هورویتز» و «ابان»

### ❁ در شرایط سالهای ۱۹۴۷،

هیچ چیز سکوت حکام عرب

را در برابر صهیونیسم در بین

ملتها نمیتوانست توجیه کند. نه

ضعف ارتشهایشان، نه ضعف

دستگاه سیاسی شان، نه اقتصاد

نابسامانیشان و نه...

❁ شکست ارتشهای عرب

قبل از هر چیز زایلۀ تفرقه شدید

در جهان عرب بود.

صحبت میکردم. زیرا دلالت ایشان را درک میکنم. لیکن چیزی که اهمیت دارد و باید یهودی ها بفهمند این است که در وضع کنونی بر مردم منطقی حکمفرما نیست.

اگر من یا هر رهبر عرب دیگری، همین امروز با در دست داشتن قرار دادی مبنی بر صلح اعراب و اسرائیل به قاهره یا دمشق بازگردیم، آفتاب فردا را نخواهیم دید.

من و دوستانم نماینده دنیای نوین عرب نیستیم، بلکه فرزند من و سایر دانشجویانی که نمایشهای خیابانی برپا میدارند و اتوبوسها را به آتش می کشند و اروپائیان را سنگباران می کنند، سیاست را دیکته می نمایند.

«عزام پاشا» چنین ادامه داد: خاور میانه بایستی با بردباری راه حل مسائل خویش را بیابد، همچنانکه اروپائیان با بکار بردن قدرت، آنرا یافتند، یهودیها بایستی بچنگند، ممکن است شکست بخورند و صهیونیسم پایان یابد، یا آنکه پیروز شده و خود را در خاورمیانه مستقر سازند.

طبیعتاً عاملی که چنین قرار دادهائی را بوجود می آورد سر نیزه است نه منطقی.

سخنرانی «عزام پاشا» موثر بود.

اما نه «هورویتز» را متقاعد کرد و نه «ابان» را.

«هورویتز» او را خیالپرداز دانست.

...

در اینجا بعید نیست این سؤال طرح شود که چرا این بار صهیونیستها پیشقدم برای دستیابی به صلح شده اند؟

### شرایط جهان عرب در سال ۱۹۴۷

همان موقع که «عبد الرحمن عزام پاشا» به مذاکره با مقامات صهیونیست نشسته بود، توده های عرب در سرتاسر منطقه عربی، بلحاظ مشاهده غضب آشکار فلسطین بوسیله صهیونیستها و آوارگی رقت بار فلسطینیان و ... آکنده از خشمی مقدس بر علیه موجودیت صهیونیستی در فلسطین بودند.

در چنین شرایطی اعتبار زمامداران در نزد مردمی که بر آنان حکومت میکردند، در گرو تطبیق یافتنشان با اراده مردم مبنی بر جنگ با اسرائیل بود. روسای عرب خواه ناخواه در اثر فشاری که از پائین بر آنان وارد می شد ناگزیر از موضع گیری نظامی بر علیه اسرائیل بودند.

هیچ چیز سکوت حکام عرب را در برابر صهیونیسم در بین ملتها نمی توانست توجیه کند. نه ضعف ارتش هایشان، نه ضعف دستگاه سیاسی شان، نه اقتصاد نابسامانیشان و نه...

از آنطرف اسرائیل اگر چه خود را برخوردار از یک ارتش سازمان داده شده به همراه تجهیزات کامل - در برابر اعراب میدید و بدان دلگرم بود - اما ترجیح میداد در روزهایی که در اندیشه اعلان رسمی حکومت اسرائیل است، خطر وارد شدن به جنگی را که اگر نه همه ارتشهای عرب، اما اکثر آنها در آن شرکت دارند، نپذیرد.

اسرائیل در عین حال که در صورت اجبار، مهبای ورود به جنگ بود و اساساً جنگ، منتها یک جنگ ورقی بزنید

پیروز تامین کننده اهدافش بود - بیشتر مایل بود بواسطه انعقاد یک قرار داد صلح با مصر که قله رفیع اعراب بحساب می آید، راهی را در پیش پای دیگر حکام عرب بگذارد - که منافع کوتاه مدت خود را بجای توسل به جنگ از راه به سازش کشاندن اعراب با خود بدست آورد.

لیکن علیرغم تمایل باطنی حکومتهای عرب به گردن نهادن، به چنین شیوه ای افکار عمومی جهان عرب، نه تنها بدانان چنین اجازه ای نمیداد، بلکه قادر بود آنها را از صحنه نیز بدر کند.

سخنان «عزام پاشا» با نمایندگان صهیونیست در سازمان ملل نیز مؤید چنین مسئله ای میتواند باشد. بهر ترتیب شرایط مذکور، جنگ ۱۹۴۸ «اعراب - اسرائیل» را موجب شد.

در این جنگ علیرغم انتظار و برغم چشمگیر بودن ارتشهای عرب، اسرائیل بر مجموعه نیروهای عرب پیروز گشت.

در واقع شکست ارتشهای عرب قبل از هر چیز زائیده تفرقه شدید در جهان عرب که در صحنه جنگ، عدم هدف مشترک، عدم نقشه مناسب برای نبرد، عدم فرماندهی مشترک، عدم هماهنگی و... را نتیجه داد، بود این شکست دو نتیجه متضاد را در بین اعراب، در ارتباط با اسرائیل بوجود آورد.

از یک سو شکست ارتشهای عربی از اسرائیل بر خشم توده مردم و توده ارتشی بر علیه رهبران سیاسی افزود و زمینه را برای روی کار آمدن حکومتهای نظامی گشود.

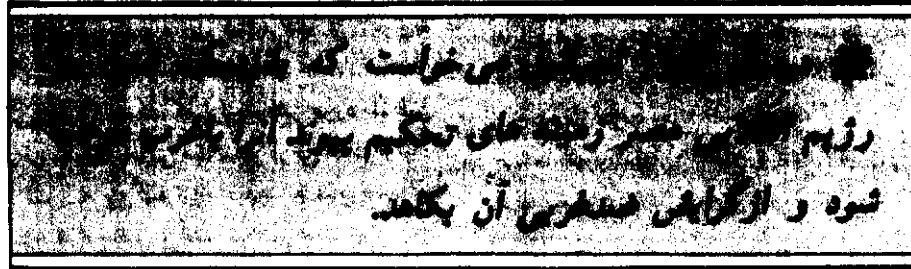
از سوی دیگر پیروزی اسرائیل موقعیت برتر این کشور را نسبت به دول عربی تثبیت کرده بود و خواه ناخواه اکنون شرایط به سمتی میرفت که حکومتهای عرب پیش از گذشته خود را ناگزیر از سازش با اسرائیل می دیدند در حالیکه در همین زمان توده های عرب بیش از هر زمان دیگر طالب درهم کوبیدن اسرائیل بودند. اکنون بسراغ «ملک عبدالله» یکی دیگر از فرزندان «حسین» شریف مکه میرویم. ملک عبدالله پادشاه اردن بود و اتفاقاً وی هم مانند برادرش «فیصل» و نوری سعید نخست وزیر عراق، گاه گاهی علاقه خود را نسبت به یک سوریه بزرگ ابراز میداشت.

ملک عبدالله طی سالهای ۱۹۴۸ - ۱۹۵۰ با هیئتهای گوناگونی از مقامات صهیونیستی ملاقات کرد و علاقه خود را نسبت به انعقاد صلح با اسرائیل بیان داشت.

وی بالاخره در ۱۹۵۰ جهت انعقاد یک صلح دو جانبه ما بین «اردن» و «اسرائیل» بطور مستقیم وارد مذاکره با صهیونیستها شد.

محورهایی که پیمان دوستی بر اساس آنها می بایست شکل میگرفتند اینها بودند:

که سرتاسر خاورمیانه را خشم بر علیه اسرائیل فرا گرفته بود، رویگردان نبود که در همین رابطه بدلیل خیانت به «آرمان فلسطین» در ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۱ در مسجد الاقصی توسط یک نفر فلسطینی ترور شد. مجدداً به مصر باز می گردیم



مصر سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳، مصر «نجیب» و «ناصر»

در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ «افسران آزاده» با یک کودتای انقلابی زمام امور مصر را در دست گرفتند. در ابتدا، چهره قدرتمند کودتا ژنرال «نجیب» بود که فرماندهی شورای انقلاب و پست نخست وزیری را پس از کودتا بعهده داشت.

بعدا «جمال عبدالناصر» جانشین برتر او و «نجیب» از صحنه سیاسی مصر حذف شد. اندک زمانی پس وقوع کودتا نشانه هائی دال بر تجدید نظر رژیم انقلابی در برخورد با اسرائیل به چشم خورد.

در هشتم اوت همان سال «نجیب» به خبرنگار لوهموند اظهار داشت: «ارتش مصر در ۱۹۴۸ با مداخله در فلسطین مخالف بود».

ده روز بعد «بن گوریون» نخست وزیر اسرائیل و تئوریسین صهیونیسم، در «کبسه» (پارلمان اسرائیل) رسماً به رژیم مصر درود فرستاد:

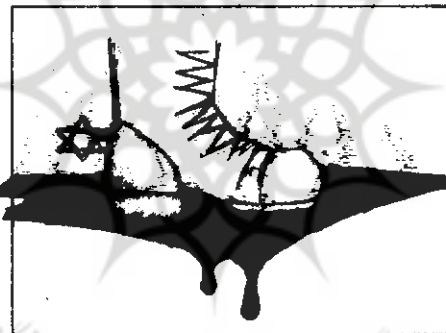
«اسرائیل آرزو مند است مصر را آزاد، مستقل و در حال پیشرفت ببیند. مادوباره آنچه که در عهد فراغت نسبت به اجدادمان کرده اند و آنچه که در چهار سال قبل نسبت به خودمان انجام دادند، کینه ای در دل نداریم».

روز بعد «شارت» وزیر امور خارجه اسرائیل چنین اظهار داشت: «ما برای صلح آماده ایم».

نظرات «نجیب» از طریق مطبوعات قاهره منعکس شد و اسرائیل از آن آگاه گردید. به این ترتیب در اوایل ۱۹۵۳ شرایط برای دیدارهای غیر رسمی از قاهره و بیت المقدس بوسیله دکتر «رالف بانج» معاون دبیرخانه سازمان ملل آماده بود. پیشرفت صلح بین اسرائیل و مصر بقدری بود

«عدم تجاوز دراز مدت»، استفاده اردن از بندر حیفا «واقع در فلسطین و موافقت هائی پیرامون آوارگان فلسطینی».

شتاب «ملک عبدالله» برای نایل آمدن به صلح با اسرائیل عمدتاً بلحاظ اهمیت کرانه بلختری رود اردن، برای وی بود. «ملک عبدالله» همیشه بیم داشت که میادا این قسمت از فلسطین که از نظر وی جزئی از اردن محسوب میشد به اشغال اسرائیل در آید و از کنترل وی خارج شود.



بنا به گفته «ناصرالدین نشاشیبی» مولف کتاب «در خاورمیانه چه گذشت»، همه آرزوهای ملک عبدالله نسبت به فلسطین از سه موضوع زیر در نمی گذشت:

- ۱ - گور پدرش.
- ۲ - مسجد الاقصی.
- ۳ - یک قطعه زمین اضافی که با ضمیمه کردن آن بتوان نام اردن را از یک شیخ نشین تبدیل به یک مملکت کرد.

بدین ترتیب ملک عبدالله همه چیز را در ارتباط با حکومت بر اردن مسائل شخصی و خانوادگی تحلیل میکرد و برای حفظ حاکمیت خود بر اردن - از هیچ چیز، حتی انعقاد صلح با اسرائیل در زمانی

که «نجیب» تو است آنرا در دستور جلسه شورای جامعه عرب که قرار بود در ۲۸ مارس ۱۹۵۳ در قاهره گشایش یابد قرارداد.

عصر روزی که شورا تشکیل جلسه داد، گزارش پیشنهادی سران که مذاکرات مربوط به صلح با اسرائیل بایستی در چهارچوب آن صورت میگرفت، در مطبوعات قاهره انتشار یافت. اسرائیل نیز از مفاد آن مطلع گشت و بزودی در مصر و اسرائیل آشکار شد که افکار سران دو کشور خیلی بهم نزدیک شده است.

شاید محرک «نجیب» در امر صلح با اسرائیل یکی نوپانی کودتائی بود که سردمداران آن اکنون با انبوهی از مشکلات سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و... روبرو بودند و بالطبع در چنین بحبوه‌ای وجود اختلاف با اسرائیل که هر آن مترصد ضربه زدن به رژیم جدید است در سر بزرگی برای رهبران مصر بشمار میرفت. لذا احتمال دارد اینطور تصور می شد که با انعقاد صلح با اسرائیل با فراغت بیشتری میتوان به دیگر مشکلات پرداخت و...

اسرائیل نیز شاید بدین راه حل رسیده بود که با نزدیک شدن به رژیم انقلابی مصر میتواند زمینه های تحکیم پیوند آنرا با غرب موجب شود و از گرایش ضد غربی آن بکاهد.

اگرچه در معادلات اسرائیل نتیجه فوق از طریق توسل به جنگ حاصل میشود، لیکن اینراه تنها راه حل مناسب محسوب نمی شود علاوه بر آن مقطع مشکلات داخلی اسرائیل و وجود «شارت» در پست وزارت امور خارجه که تمایل به جنگ نداشت عامل

## «عزام پاشا» دبیرکل اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۷:

من و دوستانم نماینده دنیای نوین عرب نیستیم، بلکه فرزند من و سایر دانشجویانی که نمایشهای خیابانی بر پا میدارند و اتوبوسها را به آتش می کشند و اروپائیان را سنگباران می کنند، سیاست رادیکال می نمایند.

عمده‌ای در موضع صلح طلبانه اسرائیل بشمار می‌رود بهر حال در این رابطه اطلاعات چندانی نداریم و آنچه که آمد با قید «احتمال» و «شاید» بود.

چرا پرونده صلح مصر و اسرائیل به بایگانی سپرده شد؟

در اینجا دو مسئله میتواند موجب خارج شدن

مسئله صلح از دستور جلسات شورای انقلاب مصر شده باشد. نخست افکار عمومی مردم مصر که تاب تحمل صلح با اسرائیل را نداشت. (تأثیر کودتای ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ نیز بر این روحیه افزوده بود)

خشم مردم مصر بر علیه اسرائیل نه فقط راه رابر «نجیب» سد میکرد، بلکه این موضوع رابه عیان بروز میداد که ماهیت و اهداف کودتاکه در حکم انقلاب بشمار می‌رود در تضاد آشکار با سازش نسبت به اسرائیل است. و لذا چنین شیوه‌ای از نظر توده مردم مردود شناخته میشد.

مورد دوم جانشینی «ناصر» بجای «نجیب» و کنار رفتن «نجیب» از صحنه است.

«ناصر» علیرغم «نجیب» عمیقاً این نکته را دریافت که جانشینان رهبری مصر در جهان عرب و بدست گرفتن زعامت اعراب و قراردادن مصر در نوک پیکان رهبری منطقه به جهت مبارزه با استعمار و... ملازمه صد درصد با سرباز زدن از هرگونه سازشی با اسرائیل دارد. ناصر از این نکته غافل نبود که از نظر نظامی تاب تحمل ارتش اسرائیل را ندارد و حتی از مشکلات داخلی نیز بخوبی اطلاع داشت. لیکن در عین حال میدانست که شرایط منطقه و جو حاکم بر کشورهای جهان سوم بفتح اوست او را در مقابله با اسرائیل و دول اروپائی اگر نه از نظر نظامی اما از نظر سیاسی به پیروزی خواهد رساند. بدین ترتیب ناصر، محور قراردادن مصر در رهبری جهان عرب را در دستور روز گذاشت و صلح با اسرائیل رابه بایگانی ارجاع داد.

ادامه دارد

## اقدامات اوپک ...

کشور های عضو بعنوان رئیس هیئت نمایندگی در جلسات کنفرانس شرکت می نمایند.

هیئت عامله:

هیئت عاملی از نمایندگان کشور های عضو تشکیل می شود. مهمترین وظیفه هیئت عامله نظارت بر امور سازمان، اجرای تصمیمات کنفرانس و رسیدگی و اظهار نظر در باره گزارشات دبیرخانه می باشد.

دبیرخانه:

دبیرخانه امور اجرایی سازمان را تحت نظارت هیئت عامله انجام می دهد. در کنفرانس دسامبر ۱۹۷۷ اوپک تغییراتی در تشکیلات اداری دبیرخانه به منظور ثبات بیشتر اداری و تقویت بخش تحقیقات داده شد. دبیرکل بالاترین مقام دبیرخانه بوده و نماینده رسمی سازمان می باشد. دبیرکل بوسیله کنفرانس از بین نامزد های کشور های عضو انتخاب می گردد. مدیران دبیرخانه تحت نظر دبیر کل و قائم مقام دبیر کل انجام وظیفه می نمایند.

ج - تأسیس آژانس خیرگزاری اوپک:

از سال ۱۹۷۲ دول کشور های صنعتی با

استفاده از شبکه وسیع و موثر رسانه های خبری خود به منظور لوث نمودن دلایل ناپسانیهایی اقتصادشان و مسئول قرار دادن اوپک تبلیغات دامنه داری را آغاز نمودند.

در جلسات کنفرانس اوپک لزوم مقابله با این جریان و شناساندن نقش سازمان اوپک و همچنین توجه اقدامات اوپک در زمینه افزایش قیمت های نفت مطرح گردید.

بدینجهت بر اساس مصوبات پنجاه و چهارمین کنفرانس اوپک در ژوئن ۱۹۷۹ آژانس خیرگزاری اوپک تأسیس یافت که علاوه بر سایر ادارات در دبیرخانه به وظایف محوله خود اشتغال دارند.

پیک نفت شماره ۱۷۶

(ادامه دارد)